

نقد
اقتصاد سیاسی

افق‌های نوین جنبش دانشجویی در ایران

نگاهی کوتاه به تحولات جنبش دانشجویی در ایران بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷



نقد اقتصاد سیاسی

آذرماه ۱۳۹۷

چکیده: در یادداشت حاضر فرازهای کلی جنبش دانشجویی در ایران طی چهار دهه بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به اختصار معرفی می‌شود. اثرات «انقلاب فرهنگی» ۱۳۵۹ کماکان بر دانشگاه‌ها و بر توان اندک جنبش دانشجویی هویداست. در شرایط کنونی دو دسته عوامل عینی و ذهنی به نزدیکی این جنبش با جنبش‌های فرودستان شده است. جنبش دانشجویی نشان داده که از خلاقیت و توان برقراری پیوند با سایر جنبش‌ها برخوردار است و از این زاویه می‌تواند بر این جنبش‌ها تأثیر چشمگیری داشته باشد.

در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ نظام استقرار یافته گرچه در سطح کلی جامعه به تدریج سلطه‌ی مطلق می‌یافت، در درون دانشگاه‌ها بازی را به رقبای سیاسی باخته بود. نخستین پاسخ، «انقلاب فرهنگی»، تعطیل کردن دانشگاه‌ها و تصفیه‌ی دانشگاه از دگراندیشان بود.^۱ در سال ۱۳۵۹ تعداد دانشجویان بالغ بر ۱۷۴ هزار نفر بود اما در سال ۱۳۶۱ این آمار به حدود ۱۱۷ هزار نفر تقلیل یافت. با توجه به پذیرش دانشجویان جدید در سال ۱۳۶۱، به نظر می‌رسد تعداد کسانی که از دانشگاه‌ها اخراج شدند بالغ بر ده‌ها هزار نفر (یعنی تفاوت این دو آمار) است. همچنین، تعداد استادان و اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها که در سال ۱۳۵۹ بیش از ۱۶ هزار نفر بود در سال ۱۳۶۱ به هشت هزار نفر کاهش یافت.^۲ البته، از آن‌جا که نخستین موج مهاجرت نخبگان در سال‌های بعد از انقلاب در همین سال‌ها رخ داد به نظر می‌رسد که علاوه بر تصفیه‌های سیاسی و ایدئولوژیک، عامل مهاجرت گسترده‌ی نخبگان نیز در این کاهش آمار نقش داشته است.

زمین دانشگاه نیز در پی انقلاب فرهنگی به تسلط مطلق نظام سیاسی پساانقلابی درآمد. به منظور استمرار این تسلط از سویی با ایجاد نظام سهمیه‌بندی تلاش شد شماری از وفاداران به نظام سیاسی در دانشگاه حضور داشته باشند و از سوی دیگر با بازنگری برنامه‌های درسی تلاش شد دانش‌آموختگانی وفادار به آموزه‌های رسمی پرورش یابند. در چنین شرایطی، نخستین دهه‌ی بعد از انقلاب فرهنگی با یک دوره سکون مطلق در دانشگاه‌ها و نیز فقدان حرکت‌های مستقل دانشجویی مقارن بود.

نخستین حرکت‌های مستقل دانشجویی از دهه‌ی دوم انقلاب پدیدار شد. این حرکت‌ها البته تا مدت‌ها در قالب شکل‌های رسمی دانشجویی و به‌ویژه انجمن‌های اسلامی رخ می‌داد. به نظر می‌رسد مطالبات دانشجویی در این سال‌ها عمدتاً مطالباتی حول موارد مربوط به «سبک زندگی» و جز آن بود. از این رو، در میان دو جناح اصلی

حاکمیت بدنه‌ی دانشجویی یا بخش عمده‌ی آن با جناح میانه‌رو که خواهان تسامح بیش‌تری درباره‌ی برخی جنبه‌های حقوق مدنی شهروندی بود نزدیکی بیش‌تری احساس می‌کرد.

دوم خرداد ۱۳۷۶ به جنبش جدید دانشجویی تحرک گسترده‌ای بخشید و این جنبش را به پیشاهنگ مطالبات دموکراتیک بدل کرد. اوج آن را با اعتراضات تیرماه سال ۱۳۷۸ مصادف بود که طی آن سلسله اعتراضات گسترده‌ی دموکراتیک دانشجویی رخ داد که از اعتراض به توقیف روزنامه‌ی سلام آغاز شد و مانند سایر اعتراض‌ها در سال‌های بعد از انقلاب به سرعت سلسله مطالبات بنیادی‌تر سیاسی و اجتماعی را آماج خویش قرار داد. ناهمراهی بخش بزرگ اصلاح‌طلبان با ادامه‌ی اعتراضات در عمل زمینه‌ساز شکل‌گیری مطالباتی رادیکال‌تر در بدنه‌ی جنبش دانشجویی شد. در این مقطع، نخستین موج نومی‌دی از اصلاحات و گسست از آن در بخشی از بدنه‌ی جنبش دانشجویی و خصوصاً در تشکیلات دفتر تحکیم وحدت شکل گرفت. به موازات آن اما گشایش نسبی فضای دانشگاه‌ها در آن سال‌ها زمینه‌ساز شکل‌گیری مجدد جریان چپ دانشجویی برای نخستین بار در سال‌های بعد از انقلاب فرهنگی شد.

در ابتدای دهه‌ی ۱۳۸۰ جریان چپ برای اولین بار بعد از دهه‌ی ۱۳۶۰ در برخی دانشگاه‌های اصلی موجودیت یافت. نسل جدید دانشجویان چپ متشکل از گرایش‌هایی متنوع بود. این گرایش چپ طی چند سال در نشریات مختلف دانشجویی در همراهی با جنبش‌های کارگری و زنان و از جمله برگزاری و شرکت در مراسم اول ماه مه و هشت مارس نمود می‌یافت. اما در ادامه برخی رخدادها باعث سرکوب زودهنگام این جریان شد. به نظر می‌رسد عدم ارتباط نسل جدید کنشگران دانشجویی با نسل‌های پیشین و ناآگاهی از فرازوفرودهایی که این جنبش در طی بیش از نیم قرن فعالیت تا آن مقطع داشت، در عمل به بروز برخی حرکات سکتاریستی و نیز بروز برخی اشتباهات منجر شد که در عمل تأثیرگذاری این جریان در روند تحولات سال‌های پایانی این دهه را بسیار کم‌رنگ ساخت. در ادامه بسیاری از فعالان دانشجویی آن مقطع در سال‌های بعد از زندان، ناگزیر از مهاجرت و زندگی در تبعید شدند و به این ترتیب باز هم نوعی گسست در پیوستار جنبش دانشجویی ایران به وقع پیوست.

از سوی دیگر، در دولت‌های بعد از جنگ به تدریج ولی با آهنگی فزاینده، مجموعه تحولاتی در نظام آموزش عالی کشور رخ داد و روند ثبت‌نام دانشجویان در آموزش عالی به دو بخش رایگان و شهریه‌ای تفکیک شد. طی سال‌های ۱۳۸۰ تا امروز و هر چه بر مقاطع تحصیلی پایین‌تر تمرکز بیش‌تری می‌یابیم نخست نرخ رشد بخش شهریه‌ای از نرخ رشد بخش رایگان آموزش عالی فزون‌تر می‌شود و دوم نسبت جذب دانشجو در بخش رایگان به جذب دانشجو در بخش شهریه‌ای با شدت بیش‌تری کاهش می‌یابد.^۳

به موازات آن، تحولات سال‌های ۱۳۸۴ (مقطع روی کار آمدن دولت نهم و ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد) تا سال ۱۳۹۲ تأثیرات چشمگیری بر جنبش دانشجویی گذاشت. در دوره‌ی احمدی‌نژاد، مسائل دانشجویان ستاره‌دار و حق تحصیل مورد توجه نسل بعدی فعالان دانشجویی بود که بعد از اعتراضات سال ۱۳۸۸ رشد بسیار فزاینده‌ای یافته بود. به‌ویژه متشکل‌ترین بخش در اعتراضات پساانتخاباتی سال ۱۳۸۸ دانشجویان دانشگاه‌ها بودند و به تبع آن تعداد زیادی از قربانیان سرکوب اعتراضات سال ۱۳۸۸ نیز دانشجو بودند. به همین ترتیب، دانشگاه یکی از اصلی‌ترین کانون‌های مقاومت جامعه‌ی مدنی در تمامی سال‌های این دوره به‌شمار می‌آمد.

پس از سرکوب جریان چپ دانشجویی در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۸۰ بازم به تدریج شاهد ظهور تفکر چپ در دانشگاه‌ها بودیم. در سال‌های نخست، حاملان این تفکر به‌عنوان بخش رادیکال‌تر جنبش اعتراضی آن سال‌ها حضور داشتند اما به تدریج و به‌ویژه در پی افول جنبش سبز و نیز روی کار آمدن دولت یازدهم به ریاست حسن روحانی جریان چپ دانشجویی عمدتاً خود را از جریان اصلاح طلب منفک کرد.

با روی کار آمدن دولت یازدهم و استمرار پیاده‌سازی سیاست‌های نولیبرالی موج جدیدی از کالایی‌سازی آموزش عالی و کاهش بودجه‌ی دانشگاه‌های دولتی و خدمات رفاهی برای دانشجویان رخ داد. تعیین سنوات و پولی کردن سنوات اضافی و خوابگاه و غذا و سرویس حمل‌ونقل در همین راستا عملی شده است. تغییر دیگر افزایش سیاست‌های بومی‌سازی در پذیرش دانشجو است که به شکاف فراینده میان مرکز و حاشیه دامن می‌زند و به نظر می‌آید علاوه بر دلایل اقتصادی و شانه خالی کردن دولت از تأمین خوابگاه برای دانشجویان شهرستانی، دلایل فرهنگی و امنیتی نیز برای آن وجود دارد.

در دوره‌ی روحانی اجرای سیاست‌های نولیبرالی دت بیش‌تری یافت و موجب پدید آمدن جنبش جدید صنفی دانشجویی شد. در همین مقطع، نسل جدیدی از دانشجویان چپ، آگاه از لزوم گسست توأمان از دولت و سرمایه، با گفتمانی بنیادی‌تر در پیوند با طبقه‌ی کارگر برای تغییر در ساختارهای اساسی حول مسائل صنفی مثل «بیگارورزی» تا حدی متشکل شد. بخش بزرگ‌تر اعتراضات دانشجویی به‌ویژه در یک سال گذشته مشخصاً اعتراض به تضعیف مستمر حقوق دانشجویان و تقویت سیاست‌های نولیبرالی دولت در امر آموزش عالی بوده است.

جنبش دانشجویی در مقطع کنونی بنا به مجموعه‌ای از دلایل عینی و ذهنی می‌تواند بار دیگر در آستانه‌ی اعتلا و ایفای نقش در مقام پیشرو سایر جنبش‌های اجتماعی قرار گیرد. قبل از هر چیز، تحولاتی ساختاری که اقتصاد ایران در سه دهه‌ی گذشته از سر گذرانده بسیاری از نیروهای تحصیل کرده و متخصص را نیز تضعیف کرده است. از باب

نمونه، بنا به برآوردهای برنامه‌ی عمرانی چهارم (۱۳۵۱-۱۳۵۶) فزونی تقاضا نسبت به عرضه‌ی نیروی کار متخصص در رده‌ی مهندسی به میزان ۸۰ درصد، پزشکی به میزان ۱۰۵ درصد، پرسنل آموزشی به میزان ۲۵ درصد، تکنسین به میزان ۵۵ درصد، و کارگر ماهر و نیمه‌ماهر به میزان ۲۲۰ درصد بود.^۴ اما امروز میزان بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی در تمامی رشته‌های دانشگاهی به جز پزشکی از میانگین بیکاری در کشور بالاتر است و در برخی رشته‌های مهندسی به نسبت‌های بالاتر از ۳۰ درصد بیکاری می‌رسیم. برای مثال بیش از ۴۱ درصد از فارغ‌التحصیلان علوم کامپیوتر، ۳۷ درصد از فارغ‌التحصیلان محیط‌زیست، ۲۷ درصد از فارغ‌التحصیلان معماری، ۲۱ درصد از فارغ‌التحصیلان مهندسی و غیره اکنون در شمار بیکاران هستند.^۵

در چنین شرایطی که نرخ بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها به طور متوسط دوبرابر نرخ بیکاری در کشور است بسیاری از دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ناگزیرند به مشاغل موقتی، کم‌درآمد، بی‌نیاز به تخصص و با نرخ بسیار بالای استثمار روی آورند. اگر دانشجویان در سال‌های قبل از انقلاب عمدتاً بنا به نوعی گرایش آرمان‌خواهانه رویکردهایی عدالت‌جویانه پیشه می‌کردند که در بسیاری از موارد بعد از سال‌های دانشجویی و حضور در بازار کار و تشکیل خانواده این گرایش‌ها به تدریج در آن‌ها رنگ می‌باخت. امروز این گرایش‌های رادیکال تنیده شده در تجربه‌ی زیسته‌ی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها به‌عنوان بخشی از لایه‌های فرودست جامعه است. به همین دلیل یک زمینه‌ی «عینی» مهم برای همراستایی جنبش دانشجویی با اعتراضات فراگیرتر طبقات و افشار مختلف مردم، کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و جز آن، وجود دارد.

در کنار آن یک عامل «ذهنی» نیز باعث نزدیکی و همگرایی جنبش دانشجویی و جنبش‌های مطالبه‌محور مردمی شده است. به‌رغم تمامی فرازوفرودها اکنون گسست بخش وسیعی از دانشجویان از جریان «اصلاح‌طلب» تا حدود زیادی به وقوع پیوسته است. اگر جریان اصلاح‌طلب در دهه‌های گذشته با تقلیل خواسته‌های دانشجویان به مواردی در حوزه‌ی مطالبات سبک زندگی تلاش می‌کرد با این جریانات همراهی کند و متقابلاً همراهی این جریانات با خود را به دنبال داشت، اکنون مطالبات دانشجویان در حوزه‌ی مخالفت با خصوصی‌سازی‌ها، پولی‌کردن و شهریه‌ای کردن آموزش به‌تمامی در تقابل با ایدئولوژی نولیبرالی اصلاح‌طلبان است.

بنابراین هر دو عامل عینی و ذهنی در جهت همگرایی جنبش دانشجویی و سایر جنبش‌های طبقات مردم عمل می‌کند. با این حال، جنبش دانشجویی کنونی از برخی ضعف‌های ساختاری آسیب می‌بیند. از سویی ساختار دانشگاهی ایران به دلیل تحولات ساختاری اقتصادی - اجتماعی در سه دهه‌ی گذشته به یک ساختار دوقطبی تقلیل یافته است. یک قطب بسیار کوچک نخبه‌پرور در یکی دو دانشگاه در تهران که در ارتباطی نیمه‌ارگانیک با مدارس غیرانتفاعی

است که اصولاً با شهریه‌های بسیار بالا دانش‌آموزان خود را برای پذیرش در این دانشگاه‌ها آماده می‌کند. بخش غالب دانشجویان این دانشگاه‌ها به دهک‌های بالای درآمدی و ثروتمندان اختصاص دارند. این دانشگاه‌ها نیز گویی مسئولیت اصلی خود را پرورش نخبگانی برای ادامه‌ی تحصیل در دانشگاه‌های غرب می‌داند و ادامه‌ی تحصیل نیز احتمالاً به مهاجرت به غرب منتهی می‌شود. این بخش کوچک از دانشجویان دغدغهی چندانی در قبال مسایل اجتماعی جامعه ندارند. در مقابل، بخش غالب نظام دانشگاهی متشکل از دانشجویانی است که توده‌ای نومید نسبت به آینده را تشکیل می‌دهند و فقط از حداقل‌هایی از معیشت برخوردارند.

از سوی دیگر، در سطح دانشگاه‌ها دانشجویان از همراهی بسنده‌ی استادان و کارمندان دانشگاه‌ها برخوردار نیستند. در مقطع انقلاب، سازمان ملی دانشگاهیان که مرکب از اساتید مترقی دانشگاه‌ها بود علاوه بر آن که خود یکی از نیروهای پیشرو اجتماعی محسوب می‌شد، پشتوانه‌ی قابل‌اتکایی نیز برای جنبش دانشجویی به شمار می‌رفت. اما در مقطع کنونی تشکلی ولو محدود از استادان مترقی دانشگاه‌ها وجود ندارد. قبل از هر چیز به نظر می‌رسد انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹، تصفیه‌ی گسترده‌ی دانشگاهیان و نیز نظام‌گزینش اعضای هیأت‌های علمی دانشگاه‌ها علت اصلی این امر به شمار آید. در چنین حالتی، فعالان جنبش دانشجویی باید در تلاش باشند که از همراهی و همدلی آن دسته از استادان اندک‌شمار برخوردار شوند که ولو حداقل‌هایی از دغدغه‌های دموکراسی و عدالت اجتماعی را دارند.

تحولات دی‌ماه سال گذشته نقطه‌عطف مهمی در تحولات اجتماعی ایران طی چهار دهه‌ی اخیر بوده است. جنبش‌های اجتماعی و از جمله جنبش دانشجویی در این مقطع گام بزرگی رو به جلو برداشته‌اند. گسست اعتراضات اجتماعی از هر دو جناح اصلی حاکمیت و نیز روند مستمر، فزاینده و خلاقانه‌ی حرکت‌های اعتراضی تصویر جدیدی از دینامیسم امروز جنبش‌های اجتماعی در ایران ارائه کرده است. پیوند مطالبات جنبش دانشجویی با مطالبات آموزگاران، کارگران، پرستاران، بازنشستگان و دیگر لایه‌های طبقات مردمی چنان که در یک سال گذشته شاهد بودیم نقش مهمی در هدایت تمامی این جنبش‌ها ایفا می‌کند. جنبش دانشجویی می‌تواند در میان این جنبش‌های اجتماعی پیشاهنگ و پیشرو باشد. آن‌چه در مقطع کنونی نقش کلیدی ایفا می‌کند حرکات مسئولانه‌ی عناصر آگاه‌تر در جنبش دانشجویی در هدایت جنبش به گونه‌ای است که از رادیکالیسمی عقلانی بهره‌مند شود، نه رادیکالیسمی پریهاو که پس از مدتی از تب و تاب می‌افتد و نه رفرمیسمی انحلال‌طلبانه که جنبش دانشجویی را در نهایت به پیاده‌نظام جناح‌های سیاسی تقلیل می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

^۱ پژوهش‌های تجربی درباره‌ی آثار و پی‌آمدهای انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های ایران انجام نشده یا در دسترس نیست. از سوی دیگر، مجموعه‌ی متعددی از مقالات و یادداشت‌ها در نقد عملکرد افراد خاص (مانند عبدالکریم سروش) در انقلاب فرهنگی منتشر شده است و متعاقباً تأییدیه‌ها یا تکذیبیه‌هایی در این زمینهارائه شده و افراد دیگری نیز خاطرات خود را در این خصوص منتشر کرده‌اند. اما بدون تردید «انقلاب فرهنگی» در سال ۱۳۵۹ پی‌آمدهای تعیین‌کننده‌ای بر سمت‌وسوی زوال دانشگاهی و نیز گرایش به راست‌جنبش دانشجویی در ایران گذاشته است و تأثیر آن بسیار فراتر از تعطیلی دو - سه ساله‌ی دانشگاه‌ها بوده است. یکی از معدود نوشته‌های پژوهشی در این زمینه مقاله‌ی سهراب بهداد است که به‌طور مشخص پی‌آمدهای انقلاب فرهنگی در دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران و نیز رشته‌های اقتصاد دانشگاه‌ها را بررسی کرده است. ن.ک.

سهراب بهداد، «اسلامی کردن اقتصاد در دانشگاه‌های ایران»، کنگاش، شماره‌ی سیزدهم، ۱۳۷۶

^۲ نگارنده در هنگام تدوین گزارش به آمار رسمی دانشجویان و استادان در مقطع انقلاب فرهنگی و پس از آن دسترسی نداشت. آمار حاضر برگرفته است از برخی مقالات نگاشته‌شده درباره‌ی تحولات انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های ایران.

^۳ ن.ک.

محمد مالجو، «[کالایی‌سازی آموزش عالی در ایران](#)»، *نقد اقتصاد سیاسی*، دی‌ماه ۱۳۹۵

^۴ به نقل از:

پرویز صداقت، «[طبقه‌ی کارگر و دوران فرسایش طبقه‌ی متوسط جدید](#)»، *نقد اقتصاد سیاسی*، اردیبهشت ۱۳۹۵

^۵ به نقل از مرکز آمار و اطلاعات راهبردی، اینفوگراف جمعیت فارغ‌التحصیل یا در حال تحصیل دوره‌های عالی در سال ۱۳۹۵، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی (به نقل از سرشماری ۱۳۹۵)، ۱۳۹۶.